



عنوان: سطره جنس

نویسنده: محبوبه پاک نیا، مرتضی مردیها

ناشر: نشرنی

محل نشر: تهران

سال انتشار: ۱۳۸۸

تعداد صفحات: ۲۰۷ صفحه

قیمت: ۱۴۰/۰۰۰ ریال

سیطره جنس عنوان کتابی است درباره فمینیسم که در آن فمینیسم به عنوان یک نظریه سیاسی و از دو زاویه لیبرالیستی و رادیکالیستی بررسی می‌شود. نویسنده سیطره جنس هم مونث است و هم مذکر، کتابی که با قلم مشترک مرتضی مردیها و همسرش محبوبه پاک نیا نوشته شده با اینهمه خوانندگان ثابت مکتوبات دکتر مردیها شاید با خواندن این کتاب خیلی زود حدس بزنند که گویا قلم «سیطره جنس» چندان مردی‌هایی نیست و از این رو شاید بتوان سیطره جنس مونث در نگارش کتاب را حس کرد. هرچه هست اما «سیطره جنس» کتابی است خوش‌خوان که هم تاریخ فمینیسم سیاسی را بررسی می‌کند و هم خواننده را با بستر نظری گرایش‌های مختلف فمینیسم سیاسی آشنا می‌کند.

فمینیسم جنبشی اجتماعی بوده که در جست‌وجوی پشتوانه‌های فلسفی، به مکاتب مختلفی رو آورده است. لیبرالیسم در عصر روشنگری، رمانتیسم در قرن نوزدهم، اگزیستانسیالیسم در نیمه قرن بیستم، و چپ‌نو در دهه‌های شصت و هفتاد. کتاب حاضر در پی توضیح چگونگی اتکای فمینیسم به این مکاتب و نیز در پی پاسخ این پرسش است که تا چه حد اعتبار و کارآمدی و پایایی گرایش‌های مختلف زنانه‌نگری متناسب با اعتبار و کارآمدی و پایایی مکاتبی است که پشتوانه فلسفی آن بوده‌اند.

«سیطره جنس» در نظر دارد فمینیسم را با توجه به تأثیری که از مکاتب مختلف داشته است مورد بررسی قرار دهد؛ «فمینیسم جنبشی اجتماعی بوده که در جست‌وجوی پشتوانه‌های فلسفی، به مکاتب مختلفی رو آورده است؛ لیبرالیسم در عصر روشنگری، رمانتیسم در قرن نوزدهم، اگزیستانسیالیسم در نیمه قرن بیستم و چپ‌نو در دهه‌های شصت و هفتاد. کتاب حاضر در پی توضیح چگونگی اتکای فمینیسم به این مکاتب و نیز در پی پاسخ این پرسش است که تا چه حد اعتبار، کارآمدی و پایایی گرایش‌های مختلف زنانه‌نگری، متناسب با اعتبار، کارآمدی و پایایی مکاتبی است که پشتوانه فلسفی آن بوده‌اند.»

کتاب از چهار بخش «فمینیسم و لیبرالیسم»، «فمینیسم و رمانتیسم»، «فمینیسم و اگزیستانسیالیسم» و «فمینیسم رادیکال» تشکیل شده است.

خواننده کتاب با خواندن چهار فصل فمینیسم را هم‌جوار با لیبرالیسم، رمانتیسم، اگزیستانسیالیسم و مکتب انتقادی در می‌یابد و با کاربست هر یک از این نظریات در فمینیسم همراه می‌شود. شاید از رهگذر خوانش کتاب بتوان درکی واقعی و ملموس از فمینیسم سیاسی که محصول دوران جدید است به دست آورد و موارد افتراق و اشتراك این نظریه را با سایر نظریات بهتر درک کرد و همچون نویسندگان کتاب براین باور بود که: «همانطور که دیدگاه‌های متفاوتی از آزادی‌داریم، فلسفه‌های فمینیستی متعددی نیز داریم که نه به دلیل دعاوی یا توصیه‌های خاص‌شان بلکه برای اهتمام به یک موضوع مشترک به هم پیوند خورده‌اند.» بدین ترتیب است که نویسندگان «سیطره جنس» در همان پیشگفتار کتاب تعریفی ساده از فمینیسمی که در ذهن دارند با خواننده که قرار است تا انتهای کتاب با آنها باشد

درمیان می‌گذارند، تعریفی چنین: «فمینیسم را می‌توان مکتبی دانست که بر هویت انسانی و ارزش مستقل زنان تاکید می‌کند و در مورد آنان به توانایی و شایستگی‌ای دست کم هم‌ارز با مردان باور دارد.»

این تعریف ساده اما جامع دست‌نویسندگان «سیطره جنس» را باز می‌گذارد تا در مکتبها و نظریات مختلف سربکشند و ردپای فمینیسم را در آنها پی‌گیرند و سویه‌های سیاسی این جنبش اجتماعی را برای مخاطبان کتاب خود توصیف کنند. همان ابتدا هم در میان تقسیم‌بندی‌های متعدد فمینیسم به تقسیم‌بندی رایج فمینیسم یعنی فمینیسم رادیکال و فمینیسم لیبرال (غیر رادیکال) اشاره می‌کنند و مثال‌هایی هم برای درک بهتر این تفکیک همراه متن می‌کنند از آن جمله: «دیدگاه همزیستی برابر که معتقد است ستم‌دیدگی زنان معلول عدم مساوات سیاسی و اجتماعی در برابر مردان است و آن را می‌توان با اعطای حقوق سیاسی و اجتماعی مساوی برطرف کرد و در مقابل دیدگاه جدایی‌طلبی که معتقد است عامل ستم‌دیدگی زنان انقیاد جنسی آنان در برابر مردان است و فقط در جوامعی می‌توان بر آن غلبه کرد که مختص به زنان باشد.» اما باور غالب فمینیسم لیبرال را به ایده‌های مصالحه‌جو نسبت می‌دهد و فمینیسم رادیکال را به ایده‌های منازعه‌جو اما آن‌چنان‌که نویسندگان کتاب فرض گرفته‌اند می‌توانیم «فمینیسم لیبرال را فمینیسمی بدانیم که از لیبرالیسم الهام گرفته است بدون اینکه ضرورتاً همواره مصالحه‌جو و دارای درخواست‌های شخصی باشد ولی در عین حال برای نیل به مقاصد خود، تغییرات در بنیادهای جامعه را ضروری نمی‌بیند و به دنبال ساختن عالم و آدمی از نو نیست در حالی‌که فمینیسم رادیکال در برابر این قرار می‌گیرد.»

اما فمینیسم سیاسی چگونه ظهور یافت و چه مسیری را پیمود و چه سرانجامی نیز پیدا کرد. اینها پرسش‌هایی است که خواننده کتاب «سیطره جنس» در نهایت قرار است به پاسخ آن برسد چراکه فمینیسم در بعد سیاسی در آغاز حرکتی لیبرالی بوده و در مسیر ناکامی‌های خود به نظریه‌ای رادیکال تبدیل شده است و به تعبیر نویسندگان کتاب: «فمینیسم لیبرال در اولین قدم نمی‌توانسته در پی انقلاب باشد بلکه راه چاره خود را در فعالیت اجتماعی و گسترش باورهای خود می‌دید اما به نظر می‌رسد که با اولین ناکامی‌ها در پذیراندن استدلال‌های لیبرالی خود ناگزیر به تدریج نوعی رادیکالیسم را که انگشت اتهام را به سوی مردان اشاره می‌کرد به عنوان چاشنی فشار ضمیمه استدلال‌های لیبرالی خود کرده است.» در این طی طریق اما داستان همراهی و همجواری فمینیست‌ها با مکتب رمانتیسم نیز داستانی خواندنی است: «آشکار شدن بیشتر نگاه ابزاری به انسان به خصوص زنان در عصر انقلاب صنعتی به تدریج در صحت عقل‌روشنگری راه برد و همین ایده نیز بر جنبش زنان تاثیر مهمی داشت و از جمله مهم‌ترین اعتراضات فمینیستی استفاده ابزاری از زنان بود. نهایتاً نیز در غیاب عقلانیت احساس زنانه به محصور شدن بیشتر زنان در قالب‌های ناکارآمد منجر شد.»

در پی رواج چنین دیدگاهی بود که فمینیسم هم همچون جنبش کارگری موجد شورش بود و تجلیات آنارشیستی فمینیسم رمانتیک به امید نفي اقتدار در روابط زن و مرد در دیدگاهی شالوده‌شکن، نهاد خانواده را منشا اصلی مشکلات زنان تلقی کرد اگرچه: «همانگونه که آنارشیسم نتوانست به عنوان مکتبی مستقل در فلسفه سیاسی، در نظر یا عمل توفیقی حاصل کند، آنارشیسم فمینیسم رمانتیک هم به موضع برجسته و قابل دفاعی تبدیل نشد. فمینیسم الهام گرفته از رمانتیسم اگرچه ممکن است در به صدا درآوردن زنگ خطری موفق بوده باشد و نسبت به اینکه توسعه صنعتی و ساختار اجتماعی لیبرالیسم زنان را هم گرفتارتر کرده هشداري بدهد اما تصور رمانتیک مبني بر اینکه اتوپيای شهر هروم (شهر افسانه‌اي شاهنامه که در آن فقط زنان می‌زیسته‌اند) می‌تواند محقق شود و مشکلي از زن در دنياي امروز حل کند، حیرت‌انگیز است.»

در ادامه مسیر فمینیسم سیاسی ناگزیر باید با فمینیسم اگزیستانت همراه شد و اگر این سخن درست باشد که اگزیستانسیالیسم فرزند رمانتیسم است پس فمینیسم اگزیستانسیالیستی هم بی‌تاثیر از فمینیسم رمانتیک نبوده است. اما مگر فمینیست‌های اگزیستانت چه می‌گفتند که نتیجه نظریه پردازی‌های آنها - فارغ از همراهی یا عدم همراهی فکری نویسندگان کتاب سیطره جنس با آنها- تقویت تئوریک فمینیسم و البته خشمگین کردن آن بوده است: «نکات باریکی که در نوشته‌های فمینیست‌های اگزیستانسیالیست مطرح شد کمکی بود به تقویت تئوریک جنبش زنان با وجود این همچون در خود اگزیستانسیالیسم، مصداقیابی خود/دیگری می‌توانست خطرناک باشد. یعنی معادل نوعی اعلام جنگ جنسی ملهم از خود/دیگری فمینیستی شد. این مصداقیابی در مرد/زن اگر تفسیر رادیکال برمی‌داشت به راحتی می‌توانست زمینه‌ساز رادیکالیسم و دشمن‌خویی زنان نسبت به مردان شود و چنین نیز شد.

رادیکالیزه شدن مطالعات زنان در نوشته‌های دوبووار به جایی رسید که در مورد مسائلي همچون ازدواج و خانواده و عشق تفاوتی با رادیکال‌ترین فمینیست‌های بعد از او همچون میلث و فایرستون ندارد... شاید بتوان گفت رادیکالیسم اگزیستانسیالیستی تفنگی بود در دست چپ فمینیسم تا شاخه‌های زیتون فرمیسم در دست راست او نسبت به کم‌هزینگی خود بیشتر متقاعد کند.» خواننده با مرور آنچه در «سیطره جنس» به طبع رسیده و نیز مرور نظریات و آرا صاحب نظرانی که درباره جنبش‌های زنان بحث و گفتگو می‌کنند نهایتاً همچون نویسندگان کتاب این باور در ذهنش تقویت می‌شود که: «فمینیسم بیشتر يك جنبش اجتماعی و فرهنگی تلقی شده چراکه از پایان قرن هجدهم که زمزمه تساوی حقوق دو جنس مطرح شد تا اوایل قرن ۲۰ که گروه‌های متعددی تحت نام جنبش حقوق زنان فعالیت می‌کردند نظریات و مطالبات فمینیسم از حدود يك جنبش اجتماعی در چارچوب نظام فکری - سیاسی مستقر فراتر نرفت.»

«فمینیسم» مکتبی است که بر هویت انسانی و ارزش مستقل زنان تاکید دارد و درباره آنان به توانایی و شایستگی‌هایی دست‌کم، هم‌ارز با مردان اعتقاد دارد. همچنین جنبشی اجتماعی است، که در جست‌وجوی پشتوانه‌های فلسفی، به مکاتب مختلف رو آورده است. کتاب حاضر درباره چگونگی اتکای فمینیسم به مکاتب لیبرالیسم، رمانیسم، اگزیستانسیالیسم و نیز در پاسخ این پرسش است، که تا چه حد اعتبار و کارآمدی و پایایی گرایش‌های مختلف زنانه‌نگری متناسب با اعتبار و کارآمدی و پایایی مکتبی است که پشتوانه فلسفی آن بوده‌اند؟ برخی از مطالب کتاب عبارت است از: فمینیسم و لیبرالیسم، فمینیسم و رمانتیسم، و فمینیسم و اگزیستانسیالیسم.